



چکیده

عبید زاکانی صریح‌ترین شاعر طنزپرداز ادب کلاسیک ماست که آزرده و ملول از جامعه و مردم روزگار خود، پشت به نابه‌سامانی‌های آن کرده و از جهات مختلف آن را سزاوار انتقاد دانسته و به طرق مختلف عیب‌های جامعه نا به‌سامان خود را بیان کرده است. طنز گزنده او همه شخصیت‌های اجتماعی را هدف قرار می‌دهد و این گستردگی موضوعات، گستردگی نابه‌سامانی‌ها را نشان می‌دهد. بازی‌های کلامی، طعنه و کنایه، ایهام، تشبیه، استعاره، متناقض‌نما، ذم شبیه به مدح و جناس از جمله صنایع بدیعی هستند که در کلام عبید به وفور در خدمت طنز قرار گرفته‌اند. هم‌چنین غافل‌گیری، ارتباط برقرار کردن بین دو امر نامربوط، تفسیر به رأی در مورد آیات و احادیث، شوخی کردن با کلام جدی دیگران و ... از دیگر عناصر طنزآمیز کلام عبیدند که در این مقاله به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها:

طنز، متناقض‌نما، ایهام، غافل‌گیری، صراحت‌گویی، عبید زاکانی.

زهرا ابراهیمی‌پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی،
مدرس دانشکده
پیراپزشکی مشهد

در میان شاعران و نویسندگان ادب کلاسیک ما، از جمله کسانی که به طور جدی به موضوع طنز پرداخته‌اند، عبید زاکانی است. وی صریح‌ترین و بی‌پرده‌ترین طنزگوی ادب فارسی تا قرن هشتم است و در جامعه نا به سامان او، هیچ‌کس از گزند نیش طنزش در امان نمی‌ماند.

عناصر طنزی در قصیده موش و گربه

در بررسی عناصر طنزی در داستان موش و گربه، به دلیل اهمیت این اثر و نیز داشتن نکات طنزی منحصر به فرد، این عناصر را در کل داستان، به طور خلاصه، بررسی می‌کنیم. لازم به ذکر است که این داستان، اشاره به یک واقعه تاریخی دارد و به قول عباس اقبال:

خم شکستن و تعصب ورزیدن و دست بیعت دادن به بازماندگان خلافت عباسی در مصر و سایر ریاکاری‌های پادشاهی مانند امیر مبارز الدین محمد با وجود سفاکی و ظلم و جور و حيله و تزوير، بعيد نيست که ذهن لطيف عبيد را متأثر ساخته، زبان او را نیز با نظم داستان گربه و موش به انتقاد و تخطئه آن روش نفاق‌آمیز واداشته باشد؛

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۲۸ و ۲۹)

«آغاز داستان موش و گربه»

ای خردمند عاقل و دانا

قصه موش و گربه بر خوانا

قصه موش و گربه منظوم

گوش کن همچو در غلتانا

...

از قضای فلک یکی گربه

بود چون ازدها به کرمانا

گربه‌ای دوربین و شیر شکار

کهربا چشم و تیز دندان

نخستین عنصر طنزپردازی در قصیده موش و گربه، قافیه ابیات این قصیده است. قافیه به الف و نون ختم می‌شود؛ به اضافه الف اشباعی که شاعر به پایان تمام کلمات قافیه اضافه کرده است. شاعر حتی به آخر کلمات قافیه‌ای که به الف و نون یا نون ختم نمی‌شوند نیز الف و نون یا نون اضافه کرده است؛ از قبیل: مکرانا، ملانا، خرمانا، زیادانا، گربانا، جنگانا، زینانا و موشانا، و این، بی‌گمان فضای شعر را به فضایی شادی‌بخش و غریب تبدیل می‌کند؛ همان فضایی که طنز به آن نیاز دارد.

عنصر دیگر طنز، کاربرد استعاری دو کلمه «موش» و «گربه» برای «مردم» و «امیر مبارز الدین محمد» است. این دو واژه کاملاً در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند: یکی مسلط و قدرت‌مند و دیگری زبون و مغلوب؛ این در حالی است که درنده بودن ذاتی گربه، قابل اصلاح هم نیست.

دیگر عنصر طنزپردازی، تشبیه گربه به ازدهاست که بیان‌گر اوج درنده‌خویی آن است و سپس کاربرد صفات انسانی برای گربه و موش که مستعار بودن آن‌ها را نمایان‌تر می‌سازد؛ مثل: بدسگالی، عریده‌جویی، قوس ابرویی، تیر مژگانی، عزبان را عروس جامعه خواب بودن و کدخدا را به خانه مهمان بودن برای گربه و پس از آن تشبیه کردن موش زبون خود را به رستم داستان! آن‌جا که مست از باده می‌گوید:

پسر زال، رستم دستان

یادگاری منم به دورانا

دیگر عنصر طنز، انجام افعال ضد و نقیض توسط گربه و به قول معروف، خدا و خرما را با هم خواستن وی است. او آگاهانه به خواست نفس خود عمل می‌کند و آن‌گاه بلافاصله ریاکارانه به سوی مسجد می‌رود:

گربه آن موش را بکشت و بخورد

سوی مسجد شدی خرامانا

سپس توبه آشکار گربه را می‌بینیم و سادگی موشان را که با شنیدن توبه گربه، شاد و خندان می‌شوند و آن را باور می‌کنند

این خبر چون رسید بر موشان

همه گشتند شاد و خندانا

بر گرفتند بهر گربه ز مهر

هر یکی تحفه‌های الوانا

عکس‌العمل گربه با دیدن این صحنه و روزهدار معرفتی کردن خود در روزهای قبل - در حالی که علت اصلی این روزهدار بودن! گرسنگی و عدم دست‌رسی به غذا بوده است - شبیه مسلمان‌نمایی است که گناه نکردن خود را - که علت اصلی آن عدم دست‌رسی آنان به زمینه‌های گناه است - به شدت پرهیزکاری خود مربوط می‌دانند و خود را بزرگ جلوه می‌دهند و مدت بر سر خدا می‌گذارند و فریب کارانه باور به خدا را به بازی می‌گیرند:

گربه چون موشکان بدید، بخواند

رزقکم فی السماء حقانا

من گرسنه بسی به سر بردم

رزقم امروز شد فراوانا

روزه بودم به روزهای دگر

از برای رضای رحمانا

هر که کار خدا کند به یقین

روزی‌اش می‌شود فراوانا

اما شاعر، هسته مرکزی طنز این قصیده را با ابهامی که در کلمه «مبارز» قرار داده، ایجاد کرده است، آن‌جا که می‌گوید:

ناگهان گربه جست بر موشان

چون «مبارز» به روز میدانا

بیان محاوره‌ای جمله «ای شهنشه اولوم به قربانا» نیز جالب است؛ زیرا در سراسر این قصیده فقط همین جمله به زبان ترکی وجود دارد. البته در چند جای دیگر نیز کلمات عامیانه و محاوره‌ای فارسی به کار رفته‌اند. کاربرد این کلمات، جنبه طنزی قصیده را افزایش داده است.

متناقض‌نمایی نیز در ابیات بعد که شاعر علت درنده شدن گربه را تائب و مسلمان شدن وی می‌داند، طنز دل‌پذیری ایجاد کرده است. او در این‌جا به امیر مبارز الدین محمد که دین را

نخستین عنصر

طنزپردازی در

قصیده موش

و گربه، قافیه

ابیات این قصیده

است. قافیه

به الف و نون

ختم می‌شود؛

به اضافه الف

اشباعی که

شاعر به پایان

تمام کلمات قافیه

اضافه کرده

است. شاعر

حتی به آخر

کلمات قافیه‌ای

که به الف و

نون یا نون ختم

نمی‌شوند نیز

الف و نون یا

نون اضافه کرده

است؛ از قبیل:

مکرانا، ملانا،

خرمانا، زیادانا،

گربانا، جنگانا،

زینانا و موشانا،

و این، بی‌گمان

فضای شعر

را به فضایی

شادی‌بخش و

غریب تبدیل

می‌کند؛ همان

فضایی که طنز

به آن نیاز دارد

رک‌گویی و صراحت بیان نویسنده از دیگر عوامل برجسته طنز ساز است؛ به خصوص آن‌جا که رفتارهای خلاف طبقات مختلف را به آن‌ها نسبت می‌دهد یا به آن‌ها توهین می‌کند؛ مثلاً در تعریف «قاضی و مایه‌تعلق به می‌گوید: «القاضی: آن که همه او را نفرین کنند؛ المنافه: دستار قاضی؛ الوکیل: آن که حق را باطل گرداند؛ الرشوه: کار ساز بی‌چارگان؛ السعید: آن که هرگز روی قاضی نبیند؛ الحلال: آن چه نخورند؛ مال‌الایتام و الاوقاف: آن چه بر خود از همه چیز مباح ندرانند»

دام شکار بهره‌های دنیایی خود کرده است، اشاره دارد. سالی یک دانه می‌گرفت از ما حال حرصش شده فراوانا این زمان پنج پنج می‌گیرد چون شده تائب و مسلمانا باز سادگی موشان و حماقت آنان در این جا دوباره جلوه‌گر می‌شود که پس از آن که سپاه را جمع‌آوری می‌کنند - با وجود آزمودن گربه و ثابت شدن درنده خویی وی بر ایشان، امید به صلاح آمدن او را دارند - ایلچی به سوی گربه روانه می‌کنند که یا به پایتخت بیا یا ...؛ از طرف دیگر، «هوش‌مند» و «دلیر» و «فطان» خواندن موش وزیر، از روی طعنه، ایجاد طنز کرده است: یکه موشی وزیر لشکر بود هوش‌مند و دلیر و فطانا گفت: باید یکی ز ما برود نزد گربه، به شهر کرمانا یا بیا پای تخت در خدمت یا که آماده باش جنگنا شاعر، شدت ترس و هراس موشان (مردم) را از گربه (امیر مبارزالدین) این گونه بیان می‌کند که آن‌ها پس از به دام انداختن گربه، او را با «کلاف و طناب و ریسمان» می‌بندند؛ گویی مردم از زن و مرد در هراس از او بوده‌اند: گربه را هر دو دست بسته به هم با کلاف و طناب و ریسمانا در پایان قصیده نیز شاعر، قصه خود را عجیب و غریب می‌خواند و آن را یادگاری از خویش می‌نامد: هست این قصه عجیب و غریب یادگار عبید زاکانا

عناصر طنزی در رساله اخلاق الاشراف

عبید در رساله اخلاق الاشراف در باب سخاوت، در توصیف مذهب مختار می‌گوید:

چون بزرگان ما به رزانت رای و دقت نظر از اکابر ادوار سابق مستثنی‌اند، به استقضای هر چه تمام‌تر، در این باب تأمل فرمودند؛ رأی انور ایشان بر عیوب این سیرت واقف شد؛ لاجرم در ضبط اموال و طراوت احوال خود کوشیدند؛ نصّ تنزیل را که «کلوا واشربوا و لاتسرفوا» و دیگر «ان الله لایحب المفسرین» باشد، امام امور و عزائم خود ساختند و ایشان را محقق شد که خرابی خاندان‌های قدیم، از سخا و اسراف بوده است... یکی از بزرگان، فرزند خود را فرموده باشد که: «یا بنی اعلم ان لفظ «لا» یزیل البلاء و لفظ «نعم» یزید التقم، دیگری در اثنای وصایا فرموده باشد که: ای پسر، زنهار باید که زبان از لفظ «نعم» گوش داری و پیوسته لفظ «لا» بر زبان رانی و یقین دانی تا کار

تو با «لا» باشد کار تو «بالا» باشد و تا لفظ تو «نعم» باشد، دل تو «بغم» باشد. (عبید زاکانی ۱۳۷۹: ۳۲۹-۳۳۰). آغاز کلام همانند مدح است: متصل کردن ضمیر «نا» به کلمه «اصحاب» که به نوعی محبوبیت را می‌رساند، به کار بردن فعل «فرمودند» برای ایشان و دیگر تعریف‌ها در ذهن جریانی مثبت نسبت به اصحاب به وجود می‌آورد اما ناگهان با شنیدن جمله «لاجرم در ضبط اموال و طراوت احوال خود کوشیدند»، متوقف می‌شود و با شنیدن جمله بعد که آیات قرآن را در آن ذکر کرده است، دوباره همان جریان مثبت ادامه می‌یابد. ادامه سخن در جمله بعدی است که این جریان را می‌خشکاند؛ آن‌جا که می‌گوید: «و ایشان را محقق شد که خرابی خاندان‌های قدیم از سخا و اسراف بوده است» و آن کاخ بلندی که ذهن فرد از تصورات مثبت در مورد سیرت «اصحابنا» ساخته بود، به یک‌باره فرو می‌ریزد. در این جا، بنای کار عبید بر غافل‌گیر کردن خواننده است و این روش به گونه‌ای، «ذمّ شبیه مدح» است که باعث طنز آمیز شدن کلام شده است؛ نیز مربوط کردن دو امر نامربوط به هم و تفسیر به رأی در آن‌جا که آیات قرآن را به عنوان شاهد کلام خود می‌آورد، از دیگر عوامل طنزآمیزی کلامی وی می‌شود.

عناصر طنزی در رساله ریش‌نامه

در رساله ریش‌نامه، که گفت‌وگویی است بین نویسنده و «ریش»، از آن قسمت از رساله که دیوان شکافته شده است و فرد ریش‌دار وارد می‌شود، آغاز می‌کنیم. نویسنده می‌گوید: از جا جستیم، گفتیم: آیا ابلبسی؟ عفرتی؟ غولی؟ ملک‌الموتی؟ به قبض روح آمده‌ای؟ بانگ بر من زد که: هی! ما را نمی‌شناسی؟ مرا ریش‌الدین ابوالمحاسن گویند. آمده‌ایم تا داد دل این بیچاره، از خیال محبوب جفاکارش بستانیم. در زیر لب گفتیم: آه!

آن را که محاسنش تو باشی بنگر که مقابحت چه باشد!

گفت: من آنم که خدای تعالی از بزرگی من، مرا چند جا در قرآن مجید یاد فرموده؛ یکی در قصه موسی - علیه‌السلام - می‌فرماید که: لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی [مگیر محاسن و نه سرم را] و دیگر در قصه آدم - علیه‌السلام - می‌فرماید که: و ریشا و لباس التّقوی [و جامه‌های نرم برای شما فرستادیم و لباس تقوی، نیکوترین جامه شماسات] و رسول - علیه‌السلام - بر نام من تسبیح کرده است که: سبحان الذی زین الرجال باللّحی و التّساء با لّدوائب [منزه است آن که مردان را به ریش و زنان را به گیسوان بیاراست] و امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - در حق من گفته باشد: علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرّزق [حسن خط را مراعات کنید که از کلیدهای روزی است]... (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۴۷ و ۳۴۶)

در ابتدای این قسمت از رساله ریش‌نامه، استعاره‌ای می‌بینیم که جلب نظر می‌کند؛ ریش که بی‌جان است، در خیال شاعر، به صورت یک فرد قلدر درمی‌آید و با وی سخن می‌گوید. به طور کلی، خیال‌پردازی‌های عبید و ساختن داستان‌های خیالی و مجازی در ارتباط با این موضوع یکی از عوامل مهم ایجاد طنز در این رساله است. در این قسمت، یکی دیگر از عوامل طنز ساز، یعنی اغراق به کار رفته است که در سؤال عبید از «ریش» دیده می‌شود. این اغراق از ابتدای سؤال تا آخر آن، درجه به درجه افزایش می‌یابد: «ای ابلیسی؟ عفریتی؟ غولی؟» و بالاتر از همه «ملک‌الموتی، به قبض روح آمده‌ای؟» در ابتدای پاسخ ریش به وی، نوعی متناقض‌نما وجود دارد. آن‌جا که می‌گوید: «هی! ما را نمی‌شناسی؟» کلمه «هی» از اصوات عامیانه و نوعی بی‌ادبی و توهین است و کلمه «ما» که پس از آن ذکر شده است، به نوعی برای فردی که خود را محترم می‌داند به کار می‌رود.

عبارت ساختگی «ریش‌الدین ابوالمحاسن» که از ترکیب کلمه فارسی «ریش» با کلمه عربی «الدین» ساخته شده و نیز محاسن که نوعی صنعت ایهام در آن وجود دارد و با لفظ فارسی ریش ارتباط دارد، طنز ساز است. انسان‌نمایی «خیال محبوب» و ستاندن داد دل از وی، که چیزی موهوم است، نیز از دیگر عوامل طنز ساز است.

در بیت نیز به خدمت گرفتن کلمه «محاسن» و ارتباط آن با مقایح، بار دیگر طنز ایجاد کرده است.

در ادامه، آن‌جا که می‌گوید: «من آنم که خدای تعالی از بزرگی من، مرا چند...» ایهام داشتن کلمه «بزرگی»، که در دو معنای بزرگی ظاهری و اهمیت است، باز هم مایه‌های طنز دارد.

در آیه قرآن می‌فرماید: «و ریشاً و لباس التقوی» کلمه عربی «ریش» را که در معنای جامه نرم است، با توجه به همانندی ظاهری آن با کلمه فارسی، نویسنده به معنای آن در کاربرد فارسی‌زبانان می‌گیرد و در کلام علی-علیه‌السلام که می‌گوید: «علیکم بحسن الخط» کلمه عربی «خط» را در معنای مجازی فارسی آن در نظر می‌گیرد. چنین برداشت‌هایی نیز، همه کلام عبید را در فضای شادمانی و طنز فرو می‌برد.

عناصر طنزی در رساله تعریفات

در رساله تعریفات یا ده فصل، اولین نکته طنز آمیز که جلب نظر می‌کند، اضافه کردن الف و لام عربی، به ابتدای کلمات فارسی است. رک‌گویی و صراحت بیان نویسنده از دیگر عوامل برجسته طنز ساز است؛ به خصوص آن‌جا که رفتارهای خلاف طبقات مختلف را به آن‌ها نسبت می‌دهد یا به آن‌ها توهین می‌کند؛ مثلاً در تعریف «قاضی و ما يتعلق به می‌گوید: «القاضی: آن که همه او را نفرین کنند؛ المنلفه: دستار قاضی؛ الوکیل: آن که حق را باطل گرداند؛ الرّشوه:

کار ساز بی‌چارگان؛ السّعیّد: آن که هرگز روی قاضی نبیند؛ الحلال: آن چه نخورند؛ مال الایتام و الاوقاف: آن چه بر خود از همه چیز مباح‌تر داند.»

در بعضی از کلمات و تعریفات، تشبیه بلیغ با هدف بیانی طنز آمیز به کار رفته است: «عتبه الشیطان: آستانه او (قاضی)؛ حیوانی چند وحشی که در بیابان‌ها و کوه‌ها متواری می‌گردد و به شکل آدمی باشد؛ الیأجوج و المأجوج: قوم چنگیز که به ولایتی متوجه شوند.»

گاهی همه طنز از طریق بیان صفتی ناخوشایند یا نفرین کردن بر کسی یا گروهی ایجاد شده است:

عناصر طنزی در رساله صد پند

در رساله صد پند، عنصر غافل گیر کردن، مهم‌ترین عامل طنز ساز است. نویسنده پس از بیان چند جمله، که به طور کلی نصیحت آمیز است، ناگهان به یکی از طبقات اجتماعی حمله‌ور می‌شود و به رسوا کردن یا توهین به او می‌پردازد یا به واقعیتی خلاف اخلاق اشاره می‌کند. این رساله به طور کلی نکته جدید طنز آمیزی نسبت به آثار قبلی ندارد. برای مثال در ابتدای رساله، چند جمله می‌آورد که خواننده فکر کند جدی است: «ای عزیزان! عمر غنیمت شمارید»، «وقت را از دست ندهید»، «عیش امروز با فردا میندازید»، «روز نیک به روز بد ندهید» و همین‌طور ده جمله را پشت سر هم می‌آورد و خواننده را سرگرم این جمله‌های به ظاهر جدی می‌کند اما در جمله یازدهم، ناگهان می‌گوید: «طمع از خیر کسان ببرید تا به ریش جهانیان توانید خندید»؛ گرد در پادشاهان و اتباع ایشان مگردید و عطای ایشان به لقای درباریان ایشان بخشید»؛ او با بیان این جمله که: «و خواجگان و بزرگان بی‌مروت را به ریش تیزید» خواننده را ناگهان از فضای جملات جدی و نصیحت آمیز بیرون می‌آورد و به فضای جملات طنز آمیز می‌کشاند. این روش در سراسر رساله، ادامه می‌یابد.

عناصر طنزی در چند حکایت از رساله دل گشا

- طالب علمی را در رمضان بگرفتند و پیش شحنه بردند. شحنه گفت: هی، شراب را بهر چه خوری؟ گفت: از بهر آن که ممتلی بودم (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۴۸۸).
- در این حکایت، آوردن عذر بدتر از گناه باعث طنز آمیز شدن کلام نویسنده شده است.
- در حکایت زیر نیز با گونه‌ای دیگر از آفرینش طنز روبه‌رو می‌شویم.
- سعدبها، هرگز سعد الدین مولتانی را ندیده بود. روزی در راهی بدو رسید و گفت: السلام علیک ای سعد مولتانی! گفت: مرا از کجا شناختی؟ گفت: «یعرف المجرمون بسیماهم» (همان: ۴۸۵).

دیگر عنصر
طنزپردازی،
تشبیه‌گر به
به اژدهاست
که بیان‌گر اوج
درنده‌خویی آن
است و سپس
کاربرد صفات
انسانی برای
گره و موش که
مستعار بودن
آن‌ها را نمایان‌تر
می‌سازد

خیال‌پردازی‌های
عبید و ساختن
داستان‌های
خیالی و مجازی
در ارتباط با این
موضوع یکی از
عوامل مهم ایجاد
طنز در این
رساله است

در رساله صد پند،

عنصر غافل گیر

کردن، مهم ترین

عامل طنز ساز

است. نویسنده

پس از بیان چند

جمله، که به طور

کلی نصیحت آمیز

است، ناگهان به

یکی از طبقات

اجتماعی حمله ور

می شود و به

رسوا کردن یا

توهین به او

می پردازد یا به

واقعیتی خلاف

اخلاق اشاره

می کند

مهم ترین عوامل

دل پذیری کلام

عبید استفاده از

ایجاز، بازی های

کلامی، طعنه،

کنایه، ایهام،

تشبیه، استعاره،

متناقض نما (که

اساس هر طنزی

بر آن است) ذم

شبیه به مدح،

جناس و ... است

که در کلام عبید

در خدمت طنز

قرار گرفته اند

در این حکایت، حاضر جوابی و آوردن پاسخ غیرمنتظره با تضمین از کلام دیگران و برداشت شخصی از آن، موجب طنزآمیز شدن کلام شده است.

عناصر طنزی در مکتوبات قلندران

از دیگر روش های عبید در ایجاد طنز، شوخی کردن با اشعار و نوشته های جدی دیگران است. نمونه بارز این مسئله در مکتوبات قلندران است که عبید همه اصطلاحات عرفانی قلندران را به باد تمسخر می گیرد و به جای آن، کلمات عامیانه، پیش پا افتاده و یا خلاف عفت را به کار می برد؛ در حالی که آهنگ کلام هم چنان سنگین و مطمئن است، هم چون نامه های آنان:

تحفه و تبرکی که شوریده وقت عشاق مردان مغرد جهان،
نربخیه روزگار، اخی داوود ترمذی - ادام [تفریده - با خاک
نشینان آن پای علم در قلم آورده بود، از دست ابدال رومی
رسید. خیرمقدم گفته آمد. ای والله مسافران آن سرزمین
خواندند و بر یاد آن نامراد اوپ اوپ ایپ زدند. تبرکی که از
اسرار خاص این مزار دریوزه رفته قلیل و کثیر حصه کچکول او
بر دست ابدال رومی روانه شد. شیئی الله مردان فقیر، سلامت
است دیگ پالان می کند، لنگر آب می زند.

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۵۸)

نمونه بارز دیگر این نوع طنز سازی، به شوخی گرفتن داستان رستم و هومان شاهنامه می باشد که در رساله اخلاق الاشراف در باب عفت و در توصیف مذهب مختار آمده است (رک: عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۲۷).

...

به طور کلی می توان گفت که مهم ترین عوامل دل پذیری کلام عبید استفاده از ایجاز، بازی های کلامی، طعنه، کنایه، ایهام، تشبیه، استعاره، متناقض نما (که اساس هر طنزی بر آن است) ذم شبیه به مدح، جناس و ... است که در کلام عبید در خدمت طنز قرار گرفته اند. علاوه بر این، عناصر غافل گیری، ارتباط برقرار کردن بین دو امر نامربوط، تفسیر به رأی در مورد آیات و احادیث، شوخی کردن با کلام جدی دیگران و ... از دیگر عناصر طنزآمیز کلام عبید زاکانی اند.

منابع

۱. زاکانی، عبدالله؛ کلیات عبید زاکانی، چاپ سوم، تصحیح و تحقیق و شرح پرویز اتابکی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۹.
۲. همایی، جلال الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ چهاردهم، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۷.
۳. یوسفی، غلامحسین؛ دیداری با اهل قلم، جلد اول، چاپ اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۷.

درآمد

مثنوی معنوی از جمله کتاب هایی است که دریایی بی کران از فرهنگ عامه و نکات زبده ادبی را در خود دارد. این اثر سترگ شاخصه های فرهنگی ویژه ای دارد که برگرفته از فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی است. یکی از موضوعاتی که مولانا بدان اشاره کرده، عبارت «سر سفره» است. در این مقاله، نویسنده با تبیین معانی گونه گون این عبارت در کتب ادبی، به کاربرد آن در فرهنگ عامه شمال خراسان اشاره می کند.

کلید واژه ها:

مثنوی معنوی، سر سفره، فرهنگ عامه.

در دفتر ششم مثنوی «در داستان آن عجزه که روی زشت خویشتن را جندره و گلگونه می ساخت و ساخت و ساخت نمی شد و پذیرا نمی آمد.» ابیات ذیل آمده است:

بود کمپیری نود ساله کلان

پر تشنج روی و رنگش زعفران

چون سر سفره رخ او توی توی

لیک در وی بود مانده عشق شوی

ریخت دندان هاش و مو چون شیر شد

قد کمان و هر حسش تغییر شد... (بیت ۱۲۲۵-۱۲۲۲)

این ابیات در توصیف پیرزنی نود ساله است که چهره ای پر از چین و شکن چون سر سفره داشته است... آن چه در این بحث بدان می پردازیم، مصرع اول بیت دوم ابیات بالاست که در آن آمده است: «چون سر سفره رخ او، توی توی» که در آن «رخ پیرزن» به «سر سفره» مانند شده است. نگارنده در این مقال به این پرسش که چرا مولوی این تشبیه را به کار برده است پاسخ می دهد و به طور اجمال بدان می پردازد.

استاد بزرگوار شادروان دکتر سید جعفر شهیدی در توضیح «سر سفره» آورده است: «بعضی شارحان آن را "دستار خوان" معنی کرده اند و بعضی "گوشه سفره" اما چنان که می بینیم دستار خوان و سر سفره (خود به خود) چین و شکن ندارد و چین و شکن عارضی ممکن است در هر پارچه ای پدید شود و اختصاص به سفره ندارد تا مشبه به قرار گیرد. گمان می رود سر سفره در این بیت معنی دیگری داشته باشد:

هر گه که سر سفره کس گردد شق

کوهان شتر خواهد و مقل ازرق

هر روز به موم زرد و مرهم کردن

صحت پس از آن طلب نمودن از حق

(یوسفی طبیب، به نقل از آندراج (شهیدی، ۱۳۸۰: ۱۸۱)

سپس به این نتیجه رسیده اند که: «ظاهراً از سر سفره در

این بیت، توی و چین و شکن مقصود است.» (همان: ۱۸۱)

نگارنده این جستار پس از تأمل در این مصراع به جست و جو شواهدی برای سفره پرداخت و به این نتیجه دست یافت که